

مارلین لیگیت

زنان در روزگارشان تاریخ فمینیسم در غرب

ترجمه نیلوفر مهدیان

ویراستار: منیژه نجم عراقی



نشرنی

فهرست مطالب

مقدمه بر ترجمه فارسی	نه
فصل اول: فمینیسم و مردسالاری: مقدمه	۱
یافتن فمینیسم	۲
فمینیست‌ها پیش از فمینیسم؟	۱۱
پیچیدگی ریشه‌ها	۱۴
توصیف مردسالاری	۱۷
فصل دوم: از عیسی مسیح تا ژاندارک	۴۱
دوران آغازین مسیحیت، ۴ سال پیش از میلاد تا سال ۵۰۰ میلادی	۴۲
قرون وسطی، ۱۵۰۰-۵۰۰ میلادی	۴۹
فمینیسم قرون وسطی؟	۶۳
فصل سوم: تأثیر رنسانس: زنان، تحصیل، و هنرهای خلاق	۸۵
زنان و تحصیل	۸۷
زنان در هنرهای خلاق	۱۰۶
فصل چهارم: دین، سیاست، و ادبیات در دوران آغازین اروپای مدرن	۱۲۷
زنان و دین	۱۲۸

۵۰۱	فصل دهم: ریشه‌های موج دوم
۵۰۴	تأثیر جنگ جهانی دوم
۵۱۴	چیزی کهنه، چیزی نو
۵۳۱	ظهور مجدد فمینیسم
۵۶۳	نتیجه‌گیری
۵۷۵	مطالعهٔ بیش‌تر

۱۴۵	زنان و سیاست
۱۵۲	ادبیات و زندگی
۱۶۱	مسئله زن
۱۸۵	فصل پنجم: انقلاب در فلسفه و سیاست
۱۸۶	جهت‌گیری‌های نو در فلسفه و ادبیات
۲۰۰	روشنگری
۲۰۹	جهت‌گیری‌های نو در سیاست
۲۳۳	فصل ششم: رادیکال‌ها و اصلاح‌گران
۲۳۶	پیشینه
۲۴۷	رادیکال‌ها
۲۷۱	اصلاح‌گران
۳۰۱	فصل هفتم: آغاز موج اول فمینیسم
۳۰۲	باقت جنبش‌های زنان
۳۰۶	اهداف و مبارزات
۳۴۷	ارزیابی فمینیسم
۳۶۳	فصل هشتم: مسائل موج اول فمینیسم
۳۶۳	اهمیت حق رأی
۳۷۵	یک ایدئولوژی محافظه‌کار؟
۳۹۴	ادامه چالش‌ها
۴۰۳	پل‌ها و سدها
۴۳۱	فصل نهم: دوران جنگ و فمینیسم بین دو جنگ جهانی
۴۳۳	جنگ و تأثیر آن
۴۴۶	مسائل مطرح در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰

فصل اول

درآمدی بر فمینیسم و مردسالاری

زمانی که در حال نوشتن این کتاب بودم، دخترم آخرین نسخهٔ مجلهٔ میس (Ms.) را بریم خرید، که بخش اصلی آن به مقاله‌ای با عنوان «۵۰ راه فمینیست بودن» اختصاص داشت. مقاله حاوی تصاویر و توضیحاتی بود دربارهٔ پنجاه نفر و در جایی از آن نوشته شده بود: «زیبایی جنبش ما آن است که خیلی تغییر می‌کند... مدام در حال حرکت، تحول و رشد است... اگر می‌خواستیم تمام صفحات تمام شماره‌های محه را برای ۲۲ سال آینده اختصاص دهیم به توصیف راه‌های زیادی که برای به کار بستن فمینیسم وجود دارد باز هم جا کم می‌آوردیم و نمی‌توانستیم همه چیز را بگویم.» (۱)

- خود گفتم چطور می‌توانم چنین رویکردی را با تاریخ فمینیسم پیوند دهم. آیا می‌توانست دربارهٔ آن پنجاه راه، یا بگویم پانصد راه، «فمینیست بودن» بنویسم؟ مشکلات مربوط به اصول و مبانی به کنار، امیدوار بودم این کتاب بتواند تحرک و تحریر فمینیسم را در گذر زمان نشان دهد. می‌خواستم تمامی راهبردهای گونه‌گونی را که زنان، در ذهن یا در عمل، برای به چالش کشیدن سلطهٔ مردان ابداع کرده بودند دسته‌بندی و ارزیابی کنم.

این‌حال، پیش از تعیین محدوده‌های بررسی لازم بود در مورد دو مسئله تصمیم بگیرم. اول این‌که، چگونه به موضوعاتی بپردازم که بحث‌های امروز صورت فمینیست را تشکیل می‌دهد، مثلاً اهمیت نسبی تفاوت‌ها یا شباهت‌ها

میان زنان، یا لزوم سنجش دیدگاه‌های نظری مخالف با یکدیگر. دوم، مسئله نگاه به گذشته از دریچه دغدغه‌های امروز بود. چگونه می‌توانستم فمینیسم را به گونه‌ای تعریف کنم که در طول زمان معنادار باشد و در عین حال، حق مطلب را نسبت به شرایطی که گزینه‌های پیش روی افراد را محدود می‌کردند ادا کنم.

نتوانستم راه ساده و قانع‌کننده‌ای برای حل هیچ یک از دو مسئله فوق بیابم، و به این نتیجه رسیدم که این کار در ابتدای تحقیق دست و پایم را خواهد گرفت. به همین دلیل تصمیم گرفتم تمام موارد احتمالی را که صفت «فمینیست» درباره‌شان به کار می‌رفت، و افراد و جنبش‌های بسیار متنوعی را دربر می‌گرفت، مورد بررسی قرار دهم. قصد بر این بوده که حاصل این کار هم تحلیل متفکران و فعالان عمده و هم ترکیبی از یک شیوه تازه و سنت پرشور پژوهش تاریخی باشد.

یافتن فمینیسم

هر فمینیستی فمینیسم شخصی خود را دارد.

مادلین پلته^۱، ۱۹۰۸

من خودم هرگز نتوانسته‌ام بفهمم که فمینیسم دقیقاً چیست، فقط می‌دانم که هر وقت نظراتی می‌دهم که مرا از یک آدم پشه یا روسپی متمایز می‌کند، به‌ام می‌گویند فمینیست.

ریکا وست^۲، ۱۹۱۳

یک موضوع مهم در فمینیسم معاصر بحث بر سر تفاوت است. برای مثال، تمایل زنان سفیدپوست طبقه متوسط به این‌که در سخنان خود «ما» را به تمام زنان تعمیم دهند، با اعتراض زنان رنگین‌پوست روبه‌رو شده است. مسئله این است که باید هم‌زمان، هم اختلافات میان زنان را به رسمیت شناخت و هم سرکوب گروه زنان را توضیح داد. چگونه می‌توانیم به تجربیات مشترک میان زنان به قدر کافی بها دهیم و در عین حال به وجوه تمایز آنها نیز احترام بگذاریم؟ جنسیت رشته پیوند محکم‌تری

است یا طبقه یا نژاد؟ آیا این سخن یکی از فمینیست‌های معاصر درست است که «هر زنی در جهان، فارغ از طبقه، نژاد، سن، قومیت و ملیتش، با هر زن دیگری مشترکات بیش‌تری دارد تا با هر مردی»؟^(۲)

این ادعای فمینیست‌های سفیدپوست طبقه متوسط است که در حرکت‌های سازمان‌یافته فمینیستی دست بالا را داشته‌اند. در واقع، بسیاری از متفکران بر این عقیده‌اند که به رسمیت‌شناختن زنان به‌منزله یک گروه سرکوب‌شده اجتماعی پیش‌شرط ظهور نظریه فمینیستی بود. جون کسل^۱ در تحلیل خود از جنبش‌های زنان در آمریکا در دهه ۱۹۷۰ نوشت: «هنگامی که آگاهی زنی ارتقا می‌یابد، خود و دیگر زنان را به‌مثابه اعضای یک گروه تحقیرشده می‌بیند و خود را به تغییر این شرایط متعهد می‌کند.» به‌نظر کسل، برای دستیابی به چنین دیدی، زنان باید از وابستگی‌های اولیه خود به مردان، یعنی خانواده، طبقه، نژاد یا فرهنگ رها شوند. آنان باید به‌جای تحقیر یا برترشمردن زنان دیگر، خود را «بخشی از یک گروه متشکل از زنان»^(۳) ببینند. دیدگاه کسل، هرچند منطقی به‌نظر می‌رسد، فرض را بر این قرار می‌دهد که جنسیت را می‌توان از دیگر بخش‌های هویت یک زن جدا کرد. این فرض چشم‌انداز کسی را انعکاس می‌دهد که هویت طبقاتی و قومی‌اش مشکل‌ساز نیست، چون از موقعیت برتر برخوردار است. در مقابل، به واکنش باریارا امرسون توجه کنید، هنگامی که از او خواسته شد با ارائه خاطرات خود در تهیه کتابی درباره سال‌های اولیه جنبش زنان آمریکا مشارکت کند. او بدون هیچ اشاره‌ای به فمینیسم فقط فعالیت‌های خود را در زمینه حقوق بشر ذکر کرد. او گفت: «من اول یک زن آفریقایی-آمریکایی‌ام. به‌خوبی می‌دانم که بسیاری از زنان اول جنسیت‌شان را می‌بینند و حس می‌کنند، یعنی اول به جنسیت‌شان فکر می‌کنند، بعد به نژادشان. در مورد من این‌طور نیست.»^(۴)

تفکر کسل معرف ویژگی‌های موج اول فمینیسم، یعنی جنبش‌های سازمان‌یافته زنان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود. برای مثال، نلی روسه^۲، فعال قرائت‌سوی، معتقد بود که زیر سایه مردسالاری همه زنان تجربه‌های مشابهی دارند. او

1. Joan Cassell

2. Nelly Roussel

1. Madelein Pelletier

2. Rebecca West